

بحران اخلاق مدرنیت و نظریه اخلاق مک ایتایر

قاسم زائری

درآمد

در شرایط فعلی مدرنیت و در حوزه اخلاق، دو گروه در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده‌اند: طرفداران لیبرالیسم و منتقدان اخلاق مدرنیت یعنی اجتماع گرایان.^۱ در زیرمجموعه هر کدام از دو نحله فکری فوق، نظرات و نظریه پردازان گوناگونی با تنوع فکری فراوانی وجود دارند. دو محور عمده بحث میان لیبرالها و اجتماع گرایان وجود دارد: یکی موضوع «خویشتن»^۲ و دیگری فلسفه‌ی اخلاق.^۳ در لیبرالیسم «خویشتن» فرد انسانی به عنوان فاعل اخلاقی مختاری قلمداد می‌شود که مفهوم زندگی را مبتنی بر خیر و به طور آزادانه برای خود، انتخاب می‌کند، در حالی که اجتماع گرایان، مفهوم «خویشتن» را موقعیت مند می‌دانند و شأن تفسیری برای آن قائل هستند.

اجتماع گرایان بر این باورند که درک ذاتاً فردگرایانه‌ای که لیبرالیسم از «خویشتن» ارائه می‌دهد، خودآگاهی واقعی ما را از این مفهوم دربرنمی‌گیرد چرا که ما با توجه به پیوندها و روابط اجتماعی مان درباره خود می‌اندیشیم. لذاست که بر خلاف مباحث لیبرالیستی، افراد، ضرورتاً دارای چیزی به عنوان «برترین منفعت» که با توجه به آن راه زندگی خود را انتخاب می‌کنند، نیستند؛ آنها تنها از طریق دیدگاههای موقعیت مند اجتماعی به درک و فهم اندیشمندانه از منفعت خود می‌رسند.

چارلز تیلور،^۴ مایکل والزر^۵ و السدر مک

1. Communitarianism

در زبان فارسی برای این اصطلاح معادل‌های مختلفی به کار رفته است که «اجتماع گرایان» و حتی جماعت گرایان، از این جمله است.

2. Self

4. Charles Taylor

3. Ethices

5. Michael Walzer

این‌تایر،^۶ سه متفکر شناخته شده در نحله اجتماع‌گرایان هستند. این سه با وجود شباهت‌های فراوان، تفاوت‌هایی نیز با یکدیگر دارند. والزر بیشتر به دنبال یک روش‌شناسی مناسب برای نظریه سیاسی است به گونه‌ای که عینی‌تر، تاریخی‌تر و شخصی‌تر است نسبت به نظریه ذهنی، فارغ از زمان و انتزاعی سیاسی مدرنیت (لیبرالیسم اجتماع‌گرا). تیلور در وضعیتی میانه، تمایلی به رد لیبرالیسم ندارد؛ برخی از مباحث آن را ارزشمند می‌داند و به عبارتی درصدد اصلاح و ترمیم لیبرالیسم است (اجتماع‌گرایی لیبرال). مک این‌تایر در رویکردی نوتومیستی، با

۲- گذری بر جهان‌شناسی و انسان‌شناسی

دوره اولیه مدرنیت

در دوره اولیه مدرنیت با فرآیندی روبه‌رو هستیم که می‌توان از آن به «طبیعی‌سازی»^۷ یاد کرد. بر این اساس، برخلاف دوره‌ی سنت که انسان را موجودی فراتر از دیگر موجودات می‌داند که دارای استعداد‌های انسانی مخصوص خود است، در دوره اولیه مدرنیت، انسان به عنوان موجودی «طبیعی» قلمداد می‌شود که هم‌عرض و هم‌نوا با دیگر موجودات است و به سطح «حیوان» تقلیل می‌یابد. جهان، محصول ذوات تلقی نمی‌شد بلکه محصول نیروهای جبری و خارجی تصور شد: مجموعه‌ای از نیروها و ذرات که تحت تأثیر جهان بیرون بوده و محصول تعامل و تقابل نیروها است. تجلی این ایده در قوانین سه‌گانه‌ی نیوتن است؛ «شیء همانی است که هست؛ مگر آنکه نیروهایی از بیرون بر آن وارد شوند و آن را به حرکت در

۱- بررسی چارچوب نظری السدر مک

این‌تایر

مک این‌تایر نه تنها منتقد لیبرالیسم به طور خاص است، بلکه در معنایی فراگیرتر او یکی از منتقدین جدی کل جریان مدرنیت است. او با الهام از نظام فکری غایت‌گرایانه ارسطو و تعریف نواز سنت و نگرش غایت‌گرایانه و کارکردگرایانه

6. Alasdair McIntyre

7. Naturalization

آرای مک ایتنایر

در یک نگاه*

آندروادگار

برگردان: مهدی صفار دستگردی

السدر مک ایتنایر فیلسوف اسکاتلندی الاصل است که کتابش، «در پی فضیلت»^۱ (۱۹۸۱) بسیاری از رویکردهای ارتدوکس به فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی را به چالشی عظیم کشید و فلسفه‌ی اخلاق فضیلت محور^۲ را احیا کرد. «در پی فضیلت» بحث را با مطلبی آغاز می‌کند که به قول مک ایتنایر «عقیده‌ای تشویش آور» است. وی جامعه‌ای را تصویر می‌کند که در آن، معرفت علمی^۳ به عنوان یک نظام جامع و فراگیر، از دست رفته است. هر چه مانده، اجزای معدودی از دانش^۴ قدیم است؛ اما اینها (نیز) تا حد زیادی فهم نمی‌شود، دقیقاً بدان دلیل که زمینه‌ای^۵ که به آنها قدرت و اهمیت می‌بخشید از میان رفته است. او سپس اظهار می‌دارد که این، همان اوضاع و احوالی است که اخلاق و زبان اخلاقی ما از عصر روشنگری به این سو بدان دچار شده است. زبان اخلاقی برگرفته از ارسطو مورد استفاده قرار می‌گیرد، در حالی که شرایط عینی و ملموسی که به آن زبان معنا می‌بخشید (هستی مشترک^۶ شهرهای یونان باستان) در میان نیست. این امر موجب شده که تمامی فلسفه‌های اخلاق معاصر به گونه‌هایی از

* متن حاضر برگردان نوشتار زیر است:

Andrew Edgar, "Alasdair MacIntyre", in Andrew Edgar and Peter Sedgwick, **Cultural Theory; The Key Thinkers**, London and New York, Routledge, (2002).

- | | |
|-------------------------|-----------------------|
| 1. After Virtue | 2. Virtue ethics |
| 3. Knowledge of Science | 4. learning |
| 5. context | 6. communal existence |

←

آورند». در دوران مدرنیت، علت غایی به شدت مورد انتقاد واقع شد و از دایره انتقاد خارج شد. متفکران مدرن بر این باور بودند که دانش و علم نمی‌تواند با غایت همراه شود. به این دلیل که خدا به عنوان علت غایی امور جهان، مانع ایفای نقش انسان برای تغییر جهان پیرامون می‌شود. خدا موجود مزاحمی تلقی می‌شود که مانع دخل و تصرف انسان است. لذاست که مدرنیت، با خدا به عنوان غایت مخالف است. البته در بدو شروع مدرنیت، غایت بودن خدا را انکار کردند، لکن غایت را به چیزهایی دیگری منتقل کردند. لیبرالیسم به عنوان یکی از شاه ستونهای جریان مدرنیت، به طور خاص در نظریه موسوم به «قراردادگرایی» نمود می‌یابد. تا پیش از شکل‌گیری مدرنیت، انسان موجودی اجتماعی پنداشته می‌شود؛ «مدنی بالطبع بودن» انسان، به عنوان یادگار و میراث فلاسفه و متفکران یونانی، پیش فرضی قطعی و خدشه‌ناپذیر تلقی می‌شود. در فلسفه علوم اجتماعی این دوره از مدرنیت، پرسش بنیادین این گونه تغییر می‌یابد که: اساساً اجتماع چگونه تشکیل می‌شود؟ نظم سیاسی چگونه پدید می‌آید؟ پرسشهایی که دقیقاً با وضعیتی که افرادی نظیر هابز یا ماکیاولی در عرصه سیاسی و اجتماعی دولت - شهرهای ایتالیا با آن مواجه هستند، انطباق دارد. ماکیاولی انسان را گرگ انسان می‌داند و هابز معتقد است که انسان در حالت طبیعی^۸ زندگی می‌کند؛ وضعیتی طبیعی که انسان در آن فاقد امنیت است

8. Natural state

و ادامه زندگی در آن، با وجود انسانهایی که در تعقیب منافع فردی هستند، امری محال می‌نماید. لاک حقوق سه گانه «حیات»، «آزادی» و «مالکیت» را به عنوان حقوق اولیه انسانی تعریف می‌کند و بر این باور است که در حالت طبیعی، تضمینی برای برآوردن این حقوق وجود ندارد. در حالت طبیعی، افراد اجتماع به عنوان موجودات منفعت طلبی قلمداد می‌شوند که به دنبال نفع شخصی خود هستند. «خویشتن» به عنوان موجودیتی قلمداد می‌شود که در جستجوی برترین منفعت است و توانایی تشخیص برترین منفعت‌اش را دارد. پرسشی که در اینجا طرح می‌شود اینک: مجموع افرادی که به دنبال برترین منفعت شخصی‌شان هستند، چگونه در یک اجتماع، کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و نظم سیاسی و اجتماعی را پدید می‌آورند؟ «اصحاب قرارداد» بر این باورند که چنین افرادی، با یکدیگر قرارداد می‌بندند که منافع شخصی‌شان را تا آنجا دنبال کنند که به منافع دیگران لطمه وارد نکنند؛ فرد، بخشی از آزادیهای طبیعی خود را کنار می‌گذارد تا به آزادیهای بالاتری دست یابد. تعقیب منافع فردی تا بدانجاست که منافع دیگران را تهدید نکند. «دولت» نیز در جهت تحقق این امر به مثابه تضمین کننده حیات و حقوق طبیعی است. دولت وظیفه دارد که زمینه تعقیب منافع فردی را فراهم آورد. شالوده فلسفه سیاسی لیبرال بر مبنای قرارداد و اجماع^۹ است؛ به عبارتی، لنگرگاه اخلاقی اجتماع، قرارداد است که در دوره‌های بعدی، تطور فکری و چارچوب

نظام سیاسی و اجتماعی غرب را سامان داده است. بر اساس چنین مبنای فکری و عقیدتی، دو نگرش اخلاقی در پروژه روشنگری شکل گرفت: اخلاق وظیفه‌گرایانه کانتی و اخلاق سودگرایانه. مک اینتایر به نقد و بررسی هر دو مکتب اخلاقی می‌پردازد و ایرادات آنها را بر می‌شمرد (که در اینجا مجال برای بیان آنها نیست). در عصر روشنگری، استخراج قواعد اخلاقی از مبنایی غیرازدین و شریعت مورد توجه قرار گرفت که نتیجه آن جدایی اخلاق از شریعت بود. روابط و مناسبات اجتماعی موجود و منافع و مطالبات گروههای اجتماعی و واقعیت‌های عینی، مبنای استنتاج قواعد اخلاقی شد. مک اینتایر معتقد است که چنین مبنایی، جامعیت و قطعیت لازم را نداشت. نیچه مهم‌ترین متفکری بود که بی‌ارزش شدن اخلاق را کشف کرد.^(۳) مک اینتایر بر این باور است که با چنین تلقی از اخلاق و «خویشتن» و هویت دردوره مدرنیت، امکان تلقی از فرد بشری به مثابه یک «کل» وجود ندارد. او دو مانع عمده بر سر این راه در اجتماع مدرن و در اخلاق مدرنیت قائل است. نخست: مانع اجتماعی که بر مبنای آن، در اثر مدرنیت و تقسیم کار و ظهور پیچیدگیهای اجتماعی روزافزون، زندگی اجتماعی به سطوح و بخشهای گوناگون، متمایز و جدای از یکدیگر تقسیم شده است که هر کدام اقتضائات خاص خود را یافته است. این گوناگونی و تمایز، وحدت

9. Consensus

عاطفی‌گرایی^۷ مبدل شوند؛ در این فلسفه‌ها زبان اخلاقی چیزی نیست جز بیان‌گرا احساسات و سلیقه‌های سوژه (بدان حد که [جمله] «قتل نادرست است» صرفاً بدین معناست که «من قتل را دوست نمی‌دارم» یا «من از قتل بدم می‌آید»). بنابراین، مباحثه‌ی اخلاقی بی‌حاصل خواهد بود. از این رو مک اینتایر در صدد است آن حال و هوای ارسطویی را به اخلاق بازگرداند و این کار را به‌ویژه با طرح مسئله هدف (Telos) زندگی انسان انجام می‌دهد، و از طریق توضیح این مطلب که مبنای پاسخ به این مسئله در زندگی مشترک قرار دارد. مفهوم «فضیلت» در مرکز بحث مک اینتایر قرار دارد و بر حسب سه مؤلفه قابل تحلیل است. اول اینکه فضیلت کیفیتی است که به شخص امکان می‌دهد که از «خیرهای درونی»^۸ موجود در «عملی»^۹ برخوردار شود. عمل عبارت است از «شکل پیچیده‌ای از رفتار انسان که در جامعه تثبیت شده» است. بازی بیسبال یک عمل است، صرفاً پرتاب توپ نیست. خیرهای درونی، چیزها^{۱۰} و تجربه‌های ارزشمندی است که هرکس از اقدام به عملی به دست می‌آورد. پولی که بازیکن بیسبال کسب می‌کند نسبت به عمل، بیرونی است ولی رضایت خاطر حاصل از پرتاب سریع توپ درست در همان لحظه‌ای که تاکتیک بازی اقتضا می‌کند، یگانه و نسبت به این بازی درونی است. تا حدود زیادی می‌توان گفت لب کلام مک اینتایر این است که از آنجا که عملها فعالیت‌هایی اجتماعی و فرهنگی‌اند، اهدافی که فرد انسانی تعقیب می‌کند صرفاً (چنانکه برخی اشکال لیبرالیسم ادعا می‌کنند) از جنس سلیقه شخصی نیست بلکه از درگیری و اشتغال فرد در جامعه نشئت می‌گیرد. مسئله جامعه کنونی این است که بیش از حد پراست از عملهای بدیل؛ فرد چگونه

7. emotivism

8. internal goods

9. a practice

10. things



را در زندگی فردی و اجتماعی مدرنیت، درک ناپذیر کرده است. دوم: مانع فلسفی که در فلسفه تحلیلی و در سطوح دیگر در نظریه جامعه‌شناختی و فلسفه اگزیستانسیالیستی قابل رهگیری است. فلسفه‌ی تحلیلی، مبلغ رویکردی اتم باورانه و ذره‌گرایانه است که در صدد است تا کنشهای پیچیده انسانی را بر مبنای اجزاء بسیط تفسیر کند. در چنین رویکردی، اساساً درک از کل بیگانه می‌نماید. از طرف دیگر نظریه جامعه‌شناسی و فلسفه اگزیستانسیالیستی، قاطعانه بین فرد و نقشهایی که در اجتماع ایفا می‌کند، تمایز قائل می‌شوند. نظرات گافمن در حوزه جامعه‌شناسی به خوبی این ایده را باز می‌نمایاند. او هرگونه ایفای نقش اجتماعی را «صحنه پردازی»هایی می‌داند که افراد بنا بر انتظار دیگران در زندگی روزمره خود انجام می‌دهند.^(۳) مک اینتایر چنین برداشتی از «خویشتن» را فاقد هرگونه هویت اجتماعی می‌داند که از عینیت‌های اجتماعی اش جدا شده است.

مک اینتایر معتقد است که پروژه روشنگری با رسیدن به منزلگاه عاطفه‌گرایی^{۱۰} به بن‌بست رسیده و شکست خورده است. عاطفه‌گرایی این آموزه را ترویج می‌کند که داوریه‌های اخلاقی، چیزی جز بیان احساسات و جهت‌گیریهای شخصی نیست. از نظر او عاطفه‌گرایی چندین ایراد اساسی دارد که مهم‌ترین آن عبارت از این است که به دور باطل گرفتار شده است. یعنی در صدد است تا ماهیت احساساتی را که

10. Emotivism

اظهارات اخلاقی بیان می‌دارند را از طریق توصیف آنها به عنوان احساسات تصدیق اخلاقی توضیح دهد.^(۴) مک اینتایر معتقد است در این شرایط، امکان حل اختلاف نظرهای موجود در حوزه اخلاق مدرنیت وجود ندارد.

۳- بازگشت به ارسطو

مک اینتایر، سپس به بیان جایگزین‌هایی در باب اخلاق می‌پردازد. رویه‌ی او بازگشت به ارسطو یعنی «نظریه اخلاق فضیلت محور»^{۱۱} به عنوان جایگزین برای اخلاق لیبرال و عاطفه‌گرای مدرنیت است. او در برخی از نوشته‌هایش، ایراداتی به نظرات ارسطو نیز وارد می‌کند. لکن او از نوعی «ارسطوگرایی» سخن می‌گوید که در آن هم می‌توان از ارسطو و توماس آکوینسی و هم از ابن سینا و ابن رشد و دیگران نام برد. بین نظریه پردازان مدرنیت و اندیشه ارسطو، سه تفاوت بنیادی وجود دارد. نخست اینکه متفکران مدرنیت، در نخستین گام «علت غایی» را از نظام فکری خود حذف کردند. از نظر مک اینتایر، این مهم‌ترین حلقه مفقوده تفکر اخلاقی مدرنیت است. چهار امر ماده، صورت، فاعل و غایت را که ارسطو برای تبیین یک پدیده طرح کرده بود در اندیشه ارسطوگرایان به تئوری «علل اربعه» تطور یافت. بر این اساس، پاسخ به چراها با لحاظ کردن چهار علت فوق، قانع‌کننده خواهد بود. به طور مثال اگر ساختن یک خانه را در نظر بگیریم، در آن صورت: علت مادی، موادی است که در ساختن خانه به کار می‌رود.

علت صوری شکل ظاهری و طرح خانه است؛ علت فاعلی، ساخته شدن خانه توسط کارگران است و علت غایی یا نهایی، هدف کلی خانه است؛ یعنی خواست انسان برای مسکن. ارسطو برای تمام محسوسات از جمله اندامهای طبیعی، یک علت غایی قائل می‌شود و آن را فایده یا هدف وجودی^{۱۲} آن می‌داند.^(۵) از نظر مک اینتایر

حذف علت غایی از تفکر مدرنیت، بنیادی‌ترین تفاوت و حتی اشتباه اندیشمندان مدرنیت است. دومین وجه تمایز مدرنیست‌ها و ارسطوگرایان، «جدایی واقعیت از ارزش» نزد متفکران مدرنیت است. ایده‌ی جدایی واقعیت از ارزش در نظرات دیوید هیوم نمود بیشتری دارد. «قضایای اخلاقی، توصیف‌های مسائل واقعی نیستند. هر عمل بی‌رحمانه‌ای را در نظر بگیرید: به عنوان مثال قتل عمد. به هر صورتی که میل دارید آن را بررسی کنید، در نهایت آنچه به نظر می‌آید این است که آیا می‌توانید مسئله واقعی یا وجود واقعی که شما آن را بدی می‌نامید، پیدا کنید؟ به هر صورتی به مسئله نگاه کنید صرفاً احساساتی خاص، انگیزه‌ها، اراده‌ها و افکار را در می‌یابید. هیچ موضوع عینی و واقعی در این مورد وجود ندارد.... امکان ندارد که ما بتوانیم رابطه‌های «باید» و «نباید» را از رابطه‌های «هست» و «نیست» که نوعاً متفاوت هستند، استنباط کنیم.»^(۶) دقت در آنچه آمد به خوبی رگه‌هایی از عاطفه‌گرایی را نشان می‌دهد؛ ضمن آنکه جدایی واقعیت از

11. Virtue-based Moral Theory

12. Function

باید دست به انتخاب بزند؟ به نظر مک اینتایر، اینجا نیز سؤال را نمی‌توان با سلیقه قائم به سوژه پاسخ گفت، بلکه باید به نوع داستانی که هرکس می‌خواهد درباره زندگی نقل کند توجه شود. کافی نیست که فقط بگویم از بازی کردن بیسبال یا تماشای آن لذت می‌برم. باید سؤالات عمیق‌تری را مطرح کنم درخصوص اینکه بیسبال چه نوع عملی است، چگونه باید بیسبال بازی کرد و آن را بهبود بخشید، ربطش با سایر فعالیتها و رویدادها (از قبیل فشارهای ناشی از پول ساز کردن فعالیتها) چیست؟ از این رو هرکس به سراغ آن نوع آدمهایی می‌رود که باید قهرمانان عملی خاص باشند و درباره آن، داستانهای دارای معنای اخلاقی می‌گوید. بنابراین، جزء دوم فضیلت از مقوله‌ی روایت^{۱۱} است. انسانها حیواناتی داستان‌گو تلقی می‌شوند. فعالیتهایی که دست‌اندرکار آنهایم به خودی خود معنایی ندارند بلکه فقط به علت زمینه وسیع‌تر زندگی و فرهنگ که ظرف اجرای این فعالیتها هستند، معنا می‌یابند. پس شخص با فضیلت در پی آن است که از معنای زندگی دیگران سردر بی‌آورد و به نوعی در اقدام آنان به عملهای گوناگون و گزینش از میان عملهای مختلف با آنان یگانه شود. دست‌آخر هرکس به این سؤال که «زندگی خوب برای انسان چه می‌تواند باشد» پاسخی ارائه (و می‌کوشد براساس آن زندگی) کند. جزء سوم فضیلت، سنت است. در اینجا نیز باید گفت که زندگی هرکس یا تفسیر زندگی وی در انزوای نمی‌دهد. انسانها موجوداتی تاریخی‌اند و فرهنگهایی که در آنها می‌زیند آنان را به تارهایی از منابع، دیون و انتظارات تجهیز می‌کنند؛ انسانها باید مطابق با این تجهیزات زندگی خود را معنادار و برای دیگران توجیه‌کنند. از نظر مک اینتایر سنت امری منسوخ و مرده نیست که فقط سلیقه‌ها و اهداف اعضای یک اجتماع را تعیین می‌کند، بلکه برعکس، امری

11. narrative



ارزش را باز می‌نمایاند.

۴- نظریه اخلاق فضیلت محور

بر این اساس، مک اینتایر در نظریه اخلاق مبتنی بر فضیلت، انسان را دارای هدف یا کارکرد می‌داند. تعریف کارکردی یعنی تعریف برحسب عملی که انتظار داریم شیء انجام دهد. انکار علت غایی برای انسان به مثابه باور به فقدان تعریف کارکردی برای انسان است و این همان اعتقاد بشر در دوره مدرنیت است. غایت در ساده‌ترین قرائت خود نشانگر کمالی است که به موجب ذات چیزها معین شده و باید به سوی آن در حرکت باشند. لذاست که غایت یک چاقو تیزی است و یک چاقوی خوب آن است که خوب ببرد. در اینجا، تیزی صفت خاص چاقوست. به عبارت دیگر، بدین ترتیب مفهوم چاقو، مفهومی کارکردی است چراکه هدف یا کارکردی که از یک چاقو انتظار می‌رود، مفهوم چاقو را تعریف می‌کند. از این منظر، مفهوم چاقو را نمی‌توان مستقل از مفهوم چاقوی خوب تعریف کرد؛ در نتیجه، معیار چاقوی خوب بودن تفکیک‌ناپذیر است.^(۷) این نتیجه‌گیری، آشکارا با رویه اخلاق مدرنیت تقابل دارد و ایده «جدایی واقعیت از ارزش» را رد می‌کند.

ارسطوگرایان، نخست به وضعیت نامطلوبی قائل هستند که فرد در آن قرار دارد. بر اساس تعریف کارکردی، آنها وضع مطلوب و آرمانی را نیز برای انسان در نظر می‌گیرند که انسان براساس خصلت غایت‌مندانه‌اش باید به آن

برسد. اخلاق، ابزاری است که در نگرش ارسطوگرایان ما را از وضع نامطلوب به وضع مطلوب و آرمانی می‌رساند. از این منظر، اخلاق مدرنیت به واسطه رد و انکار غایت (Telos) برای انسان، اعتقادی به وضع مطلوب برای انسان ندارد. نمی‌تواند شرایط آرمانی را برای انسان ترسیم کند؛ لذا است که اخلاق برآمده از آن نیز رسالتی غایت‌مندانه برای خود قائل نیست، انسان را رها کرده و توان آن را ندارد که او را به وضع مطلوب رهنمون سازد. لذت و المهای انسان در وضع موجود را ملاک قرار می‌دهد و به فرد توصیه می‌کند که به دنبال چیزهایی باشد که بیشترین لذت و کمترین الم را داشته باشد.^(۸)

مفهوم فضیلت در نظریه اخلاق فضیلت محور مک‌اینتایر، مراحل منطقی سه‌گانه‌ای دارد:

الف) کردار

مک‌اینتایر کردارها را این‌گونه تعریف می‌کند که: «منظور من از «کردار» هر گونه فعل انسانی دسته جمعی منسجم و استوار اجتماعی است که از طریق آن خیرهای درونی آن فعل در جریان تلاش برای دستیابی به آن معیارهای کمالی که متناسب و به طریقی معرف آن فعل می‌باشند، متجلی می‌شوند که در نتیجه آن، توان انسان برای دستیابی به کمال و مفاهیم و اهداف انسانی مرتبط به آن به طور نظام مندی گسترش می‌یابد.»^(۹)

خیرهای برونی وقتی به دست می‌آیند جزو اموال و دارایی فرد محسوب می‌شوند و به

میزانی که فردی از آن برخوردار باشد، دیگران از آن بهره کمتری می‌برند؛ به عبارتی، به عنوان «اهداف رقابت» توصیف می‌شوند. در عوض، خیرهای درونی، محصول «رقابت در کمال» هستند و دستیابی به آنها، اساساً برای همه مشارکت‌کنندگان در کردار منشاء خیر است.^(۱۰)

بر این اساس، مسابقه فوتبال در مقایسه با پرتاب توپ، یک کردار محسوب می‌شود که در آن معیارهای کمال مطرح است و افراد ملزم به پیروی از قواعد هستند. تلاش برای برد و باخت در بازی، خیر برونی محسوب می‌شود؛ در حالی که تلاش برای همراهی بیشتر با گروه بازیکنان و بازی گروهی، خیر درونی تلقی می‌شود که برای همه بازیکنان، خیر محسوب می‌شود.

کارکرد فضیلت در اینجا این است که به ما کمک می‌کند تا خیرهای درونی را دریابیم.

ب) «خویشتن» روایی^{۱۳}

«خویشتن» روایی برخلاف «خویشتن» لیبرال، دارای وحدت است؛ جزء‌گرایانه و اتم‌باورانه نیست. وحدت آن در وحدت روایتی جای دارد که تولد را به زندگی و مرگ، به سان حکایتی که سرآغاز را به میانه و سپس به پایان متصل می‌کند، پیوندزند. «او دو شیوه را برای شناسایی یک عمل خاص در پیش می‌گیرد: شیوه علی و شیوه زمانی (دسته‌بندی موضوعات). او همچنین معتقد است که کنشها و خویشتن ما، به این دلیل قابل تصور هستند که روایتها و حکایتها

حیاتی است که بحث و مجادله بر سر آینده آن فعالانه در جریان است. آنچه به معنای بازیکن بیسبال (یا معلم یا اسکاتلندی) بودن است مورد بحث و مناقشه قرار خواهد گرفت، با تکیه بر نمونه‌های مختلف از گذشته و تفسیرهای متفاوت در مورد گذشته و در جستجوی راه‌حلهای جدید برای چالشهای زمان حاضر شکل خواهد گرفت. فضیلت، کیفیت صداقت و شهامت در مقام فهم خویش و اجتماع خویش است، اجتماعی که حافظ حیات سنت است.

برداشت و تفسیر مک‌اینتر به نسبی‌گرایی متهم شده است، بدین معنا: «اینکه چه چیزی فضیلت‌مندانه (و بنابراین، اخلاقی) است، به سنت خاصی بستگی دارد که این سؤال در آن مطرح می‌شود». وی در کتابهای بعدی، به خصوص «عدالت که؟ کدام عقلانیت؟»^{۱۲} و «سه روایت رقیب در باب کاوش اخلاقی»^{۱۳} کوشیده است برای پاسخ‌گویی به این مسئله، به طور بسیار مفصل و ملموس ایده‌ی «عقلانیت سنتها» را واکاود و بر منابع در دسترس سنت برای به بحث گذاشتن خویش و برای ورود به گفتگو با سایر سنتها متمرکز شود.

فهرست منابع

۱- برای مطالعه بیشتر درباره مک‌اینتر:

- Horton, J. & Mendus, S, **After MacIntyre: Critical Perspectives on the Work of Alasdair MacIntyre**, Cambridge, Polity (eds) (1994).
- McMyler, P, **Alasdair MacIntyre: Critic of Modernity**, London and New York, Routledge, (1994).
- 2. MacIntyre, A, **After Virtue: A Study in Moral Theory**, 2nd edn, London, Duckworth, (1981).
- 3. MacIntyre, A, **Whose Justice? Which Rationality?** London, Duckworth, (1988).
- 4. MacIntyre, A, **Three Rival Versions of Moral Enquiry**, London, Duckworth, (1990b).

12. Whose Justice? Which Rationality?

13. Three Rival Versions of Moral Inquiry



از آن را ارائه می‌کنیم. روایتی که هدف از آنها، رسیدن به وحدت رد خویشتن است. زندگی انسان در این روایتها، زندگی‌ای است که غایت آن، رسیدن به زندگی نیک است. به نظر او، فضیلت باید با بهترین روایت همراه باشد.^(۱۱) تاریخ روایی از نوع خاص «خویشتن»، روش اساسی و بنیادین برای توصیف کردار انسانی است. «خویشتن» روایی، ما را قادر می‌سازد تا آگاهی خود را از اهداف و نیز محتوای فضایل را گسترش دهیم؛ مفهومی از خیر که به ما کمک می‌کند تا وحدت و پیوستگی را در زندگی خود دنبال کنیم. او می‌نویسد: «در شناخت و درک موفقیت‌آمیز عمل شخص دیگر، ما همواره به قراردادن مرحله‌ای خاص در زمینه مجموعه‌ای از سرگذشت‌های روایی گرایش داریم، هم سرگذشت‌های مربوط به افراد و هم سرگذشت‌های مربوط به چارچوبهایی که در آنها افراد عمل می‌کنند و یا متحمل عملی می‌شوند. به این دلیل که همه ما در زندگی خود روایاتی را زیست می‌کنیم و بدین دلیل که زندگی خود را در قالب روایی زیست شده درک می‌کنیم، شکل روایی برای فهم اعمال دیگران مناسب است. داستانها پیش از آنکه روایت شده باشند، زیست شده‌اند مگر در مورد داستانهای خیالی».^(۱۲) او در ادامه می‌نویسد که «انسان در افعال و اعمال‌اش و نیز در تخیلات‌اش، ماهیتاً حیوانی داستان سراسر است». از نظر او پاسخ به پرسش «من چه کاری باید انجام بدهم» یا چه کاری می‌توانم انجام بدهم، مستلزم پاسخ به این پرسش کلیدی است که

«من جزء چه داستان (روایت) یا داستانهایی هستم».^(۱۳) ما با یک یا چند ویژگی انتسابی پا به اجتماع انسانی می‌گذاریم؛ باید چستی و ماهیت این نقشها را بفهمیم تا بتوانیم چگونگی واکنش دیگران نسبت به «خویشتن» و نیز واکنش «خویشتن» به دیگران را دریابیم. لذاست که راهی وجود ندارد تا درکی از اجتماع به ما بدهد مگر آن روایتهایی از زندگی که ما در آن متولد می‌شویم.

ج) سنت پژوهش اخلاقی

روایتهاد داستانها در زمینه‌ای تاریخی و اجتماعی که به آنها خصلت نسبی و متعین می‌دهد، پدید می‌آیند. سنت، چنین زمینه‌ای را فراهم می‌آورد و البته فضیلت خارج از سنت بی‌معناست. از نظر مک اینتایر سنت امری پویاست؛ این در حالی است که در اندیشه‌های محافظه‌کارانه، صحبت از مفهوم ایستایی است. از سویی مک اینتایر سعی دارد تحولات و پویای درون سنت را تبیین کند، ولی محافظه‌کاران، از حفظ سنتها سخن می‌گویند. از این روی مک اینتایر قصد دارد که نشان دهد به چه شکلی سنتها تغییر می‌کنند و از این طریق پویایی و چرخش درونی سنتها را توضیح می‌دهد و به طور کلی فهم جدیدی از سنت را ارائه می‌دهد. مک اینتایر درک تازه‌ای از سنت ارائه می‌دهد: سنت، «از نظر تاریخی گسترده و از نظر اجتماعی تجسم یافته و بحثی است دقیقاً تا حدودی درباره خوبیهایی که مقوم آن سنت است». اعمال یا عدم اعمال فضیلتهای

متناسب با سنت، عامل تقویت یا تضعیف سنتهاست. فقدان عدالت یا صداقت یا شجاعت یا فضایل عقلانی، سنت را فاسد می‌کند. سنتها به شیوه‌های متفاوتی از یکدیگر متمایز شده و برتری می‌یابند: گاهی خیرهایی که سنتها به آنها پایبندند، عامل تمایزند.^(۱۴) گاه نیز تفسیر متفاوتی که سنتها از عقلانیت ارائه می‌دهند. هر سنت پژوهش اخلاقی بر نوعی خاص از عقلانیت استوار است؛ لذاست که عقلانیت جهانشمول وجود ندارد. اجتماعی که ما در ارتباط با آن هستیم از این رو ارزشمند است که زمینه‌ای را فراهم می‌آورد تا بتوانیم خیرهای برتری را درک کنیم که به زندگی ما معنا می‌بخشند. فرهنگ در سنت پژوهش اخلاقی اجتماع‌گرایان، اهمیت زیادی دارند؛ زمینه‌هایی هستند که اخلاقیات با توجه به آنها فهمیده می‌شود این نکته اهمیت بسیار زیادی دارد؛ لیبرالیسم بر این باور است که «خویشتن» امری جهانشمول، غیرجانب‌دارانه و فراگیر است، در حالی که با توجه به نکته فوق و بنا بر نظر اجتماع‌گرایان، هیچ جهانشمولی وجود ندارد و «خویشتن» لیبرال تنها در بستر فرهنگی و تاریخی مدرنیت قابل فهم و درک است. همین جاست که اجتماع‌گرایان معتقدند، چنین درک و فهمی از «خویشتن»، که محصول شرایط تاریخی و فرهنگی عصر روشنگری است، دیگر کارایی ندارد و شکست خورده است.

بر این اساس، مک اینتایر، دو ایراد اساسی را بر سنت اخلاقی مدرنیت وارد می‌داند که به مثابه «بیماری» برای آن تلقی می‌شود:

۱- قیاس ناپذیری^{۱۴} (ترجمه ناپذیری): بدین معنا که همه مباحث اخلاقی در دوره مدرنیت ممکن است به لحاظ منطقی معتبر باشند و نتایج آنها نیز حاصل مقدماتشان باشد، با این حال هیچ راه معقولی وجود ندارد که از طریق آن بتوان یکی را با دیگری سنجید. به عبارتی، زبان اخلاق مدرنیت، برای نحله‌های مختلف آن غیرقابل فهم و ترجمه است و این یکی از بیماریهای مدرنیت است.

۲- مقدمات گوناگون و گاه قیاس ناپذیر، دارای آبشخورهای تاریخی بسیار متفاوتی هستند. در حالی که فرآیندهای واقعی دموکراسیهای لیبرال و مدرنیت، نشانگر تضاد مابین اراده و پایبندیهای آنهاست، زبان چنین مباحثاتی به وجود معیارهای غیرشخصی استناد می‌کند. او در این مورد، ایرادات وارد بر عاطفه‌گرایی را پیش می‌نهد که در آن داوریهی اخلاقی، بیان احساسات و جهت‌گیریهای شخصی است.^(۱۵)

فرجام

اجتماع‌گرایان، جدیدترین منتقدان مدرنیسم و اخلاق لیبرالیستی هستند که در دوره‌های اخیر ظهور کرده‌اند. اجتماع‌گرایی را باید به صورت یک طیف مورد بررسی قرار داد که کمترین رسالتی که بر دوش دارد، نقد لیبرالیسم است و در طرف دیگر طیف، نه تنها نقد لیبرالیسم بلکه نقد کل جریان مدرنیت و حتی ارائه جایگزین

برای آن مطرح است. چنان که آمد، مک اینتایر بر این باور است که اخلاق مدرنیت که در نحله‌های مختلف لیبرالیستی، نمود یافته است، بیمار است. نشانه‌های این بیماری نیز آشکار است که مهم‌ترین آن عدم قیاس ناپذیری میان نحله‌های مختلف اخلاقی مدرنیت است. «خویشتن» چند پاره که امکان هیچ درک واحدی از آن وجود ندارد و تلاش برای ارائه درکی جهانشمول از «خویشتن» در اخلاق لیبرال، در حالی که لیبرالیسم از خاستگاه فرهنگی و تاریخی مدرنیت برخاسته است، از دیگر علایم این بیماری است.

راه حل مک اینتایر، بازگشت به ارسطوگرایی است. او مهم‌ترین وجه تمایز مدرنیستها از ارسطوگرایان را حذف «غایت» از تفکر مدرن می‌داند که از نظر او راه حل علاج بیماری اخلاقی مدرنیت نیز در همین جاست: بازگشت به فضیلت غایت‌مندانه. «نظریه اخلاق فضیلت محور»، از نظر مک اینتایر، جایگزین مناسبی برای اخلاق لیبرالیستی است.

مک اینتایر در پردازش نظریه اخلاقی‌اش، تأکید ویژه‌های بر فرهنگها دارد؛ این تأکید نیز ناشی از نقش خاصی است که او برای «سنت» در نظریه فضیلت مدارانه‌اش قائل است. برخلاف نظر لیبرالیستها، او معتقد است که سنت، امری پویا و در حال دگرگونی است، ایستا نیست. از نظر او نظریه اخلاقی، در یک بستر فرهنگی خاص، پرورانه می‌شود؛ لذا است که درک عام

و جهانشمولی را مورد تردید قرار می‌دهد. «خویشتن»، روایتی است که ما از قرار گرفتن در یک فرهنگ خاص که ریشه در یک سنت پژوهش اخلاقی معین دارد، به دست می‌آوریم. در مجموع نظرات مک اینتایر، به چالشهای جدی پیرامون اخلاق لیبرالیستی مدرنیت دامن زده است که مهم‌ترین ایده‌اش، بازگشت به ارسطو در زندگی غایت‌مندان برای انسان است. از این جهت، توجه به اندیشه مک اینتایر برای اصحاب تفکر و اندیشه در ایران مغتنم است چرا که اندیشه فضیلت ارسطویی ارتباط نزدیکی با فلسفه اسلامی و در سطحی دیگر با اندیشه دینی دارد؛ تا آنجا که برخی فلاسفه اسلامی ارسطوگرا نظیر ابن سینا یا ابن رشد و دیگران، خود می‌توانند یکی از منابع فکری مک اینتایر و متفکرانی نظیر او در نظریه اخلاق فضیلت محور باشد.

پانوشتها

۱. حسینی بهشتی، علیرضا، بنیاد نظری سیاست در جوامع چند فرهنگی، (تهران: نشر بقیه ۱۳۸۰)، ص ۵۴.
۲. احمدی، بابک، معمای مدرنیته، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲)، ص ۱۷۲.
۳. کهون، لارنس، متنهای برگزیده از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ترجمه‌ی ابوالقاسم شکری و دیگران، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۱)
۴. حسینی بهشتی، همان، ص ۶۱.
۵. زیباکلام، فاطمه، سیر اندیشه فلسفی در غرب، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۸)، ص ۴۰.
۶. زیبا کلام، فاطمه، همان، ص ۱۴۱.
۷. حسینی بهشتی، علیرضا، همان، ص ۶۵.
۸. ملکیان، مصطفی، آرای اخلاقی و سیاسی مک اینتایر، (تهران: نشر بقیه ۱۳۷۹)، صص ۵۳-۴۷.
۹. حسینی بهشتی، علیرضا، همان، ص ۷۰.
۱۰. همان، ص ۷۰.
۱۱. بابک احمدی، همان، ص ۱۷۳.
۱۲. کهون، همان، ص ۵۶۵.
۱۳. همان، ص ۵۷۰.
۱۴. حسینی بهشتی، همان، ص ۷۶.
۱۵. همان، ص ۶۰، احمدی، همان، صص ۱۷۳-۱۷۰.

منابع

۱. ادواردز، پل، فلسفه اخلاق، ترجمه‌ی انشاءالله رحمتی، (تهران: نشر تیبان، ۱۳۷۸).
۲. دیرکس، هانس، انسان شناسی فلسفی، ترجمه‌ی محمدرضا بهشتی، (تهران: نشر هرمس، ۱۳۸۰).
۳. مک اینتایر، السدر، تاریخچه فلسفه اخلاق، ترجمه‌ی انشاءالله رحمتی، (تهران: نشر حکمت، ۱۳۷۹).

اما از سوی دیگر در اتکا به نظرات مک اینتایر، باید با احتیاط بیشتری گام برداشت. از یک سو، مک اینتایر بر سنت در نظریه اخلاق فضیلت محورش تأکید می‌کند که سر از حوزه فرهنگی و اجتماعی در آورده و به تأکید خاص بر «فرهنگ»ها می‌انجامد. از سوی دیگر، او «خویشتن» روایی را جایگزین «خویشتن» لیبرال و جهانشمول می‌کند؛ در این تلقی، «خویشتن» بر اساس روایتی که ما از زندگی داریم و بخشی از آن نیز «از پیش موجود» است، تعیین می‌شود. تکثر و تنوع فرهنگها از یک سو و وجود روایتهای مختلف که خود در آنها شکل می‌گیرد از سوی